

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بحث ما در مسئله ۷۵ بود و عرض کردیم که اگر شخص صائم سهواً چیزی را بلعید ولی قبل از اینکه به حلقش برسد متذکر و متوجه شد اگر عمداً آن را فرو ببرد اکل صدق می کند و روزه اش باطل می شود ولی اگر از حلق رد شده باشد و بعد متوجه شود که صائم است در این صورت دیگر اخراجش واجب نیست زیرا آنچه که مبطل صوم است تعدد اکل می باشد در صورتی که در اینجا سهواً اکل صورت گرفته است و اگر اخراج موجب قی شود حرام است و نباید آن را خارج کند ، اینها بحث دیروز بود .

صاحب عروة در انتهای مسئله می فرمایند که اگر شک کرد که آیا از حلق رد شده یا نه ظاهر این است که اخراجش واجب می باشد فلذا باید سعی کند تا آن را خارج کند زیرا استصحاب عدم دخول فی الحلق اقتضاء می کند که آن را اخراج کند چرا که ایشان معیار را در صدق اکل و عدم صدق اکل دخول فی الحلق و عدم دخول فی الحلق می داند یعنی می گویند که اگر از حلق رد شده باشد اخراجش واجب نیست و اگر از حلق رد نشده باشد اخراجش واجب است ، در اینجا شراح عروة بر این استصحاب اشکال کرده اند و فرموده اند که این استصحاب اصل مثبت می باشد و اصل مثبت هم حجت نمی باشد و توضیح مطلب اینکه در استصحاب سه رکن وجود دارد یقین سابق و شک لاحق و اثر شرعی که در اثر شرعی اثر باید شرعی و مترتب بر مستصحب باشد و مستصحب گاهی حکم است و مثل خود اثر شرعی می باشد مثل استصحاب وجوب و استصحاب حرمت (حکم تکلیفی) و استصحاب صحت و بطلان و امثال آن (حکم وضعی) یعنی گاهی خود مستصحب اثر شرعی و مجعول شرعی می باشد که خوب در اینجا بحثی نداریم و استصحاب جاری می شود ، و گاهی مستصحب ما موضوع حکم است مثل استصحاب کریت إذا بلغ ما قدر الکرم لم ینجسه شیء یعنی کریت خودش یک موضوعی برای حکم شارع می باشد ، در اینجا بحث شده و گفته شده است که باید آن مستصحب که موضوع است بلاواسطه دارای اثر شرعی

باشد مثل کریت بلاواسطه لم ینجسه شیء که استصحاب کریت می کنیم و حکم شرعی را مترتب می کنیم که این معتصم است و چیزی را نجس نمی کند ، یا مثل استصحاب حیات برای شخصی که مدتی غائب شده است که در این صورت زوجه اش بر غیر حرام می شود و مالش به ارث نمی رسد و هکذا که در اینجا حیات موضوع خارجی است که دارای اثر شرعی می باشد بلاواسطه ، و اما گاهی از اوقات است که مستصحب ما موضوع است ولی حکم شرعی مع الواسطه دارد و واسطه یا امر عقلی است و یا امر عادی یعنی بدون واسطه حکم شرعی ندارد ، مثالی که شیخ در رسائل زده این است که زید چند سال پیش غائب شده و ما حالا شک داریم که آیا حیات دارد یا نه و بعد استصحاب حیات می کنیم و اگر حیات داشته باشد نبات لحيه برایش بوجود آمده یعنی وقتی که غائب شد لحيه نداشت ولی تبعاً بعد از چند سال که غائب شده و حیات داشته نبات لحيه پیدا کرده خوب اگر فرض کنیم که نبات لحيه اثر شرعی دارد این استصحاب حجت نمی باشد زیرا این یک اثر شرعی است که بواسطه یک امر عادی و یا عقلی محقق شده است یعنی روئیدن ریش بر چهره یک امر عادی است که واسطه شده نه یک امر شرعی ، خلاصه این طور اصلها را اصل مثبت می گویند و اصل مثبت را ما حجت نمی دانیم و اشکال شراح عروة در مانحن فیه بر عروة هم همین می باشد که این اصلی که صاحب عروة در اینجا مطرح کرده اند اصل مثبت می باشد یعنی اینکه می گوئیم اصل این است که در حلق داخل نشده که این مستصحب ما می باشد و آنچه که بر آن مترتب می شود این است که چون داخل نشده پس خوردنش اکل می باشد و این که خوردنش اکل است را عقل می گوید نه شرع بنابراین در اینجا با واسطه عقلی حرمت بلع و وجوب اخراج ثابت می شود که این همان اصل مثبت می باشد .

آیت الله گلپایگانی در اینجا حاشیه ای دارند که توجه به آن لازم است و آن این است که ایشان می فرمایند که ما در اینجا حکم را استصحاب می کنیم نه موضوع را و فرموده اند : « بل لأصالة وجوب إخراجہ قبل أن یصل إلى هذا الحد » یعنی ایشان می فرمایند آن اصلی که صاحب عروة جاری کرده اند اصل مثبت

خوب جایز نیست هیچکدام از اینها را قورت بدهد و از طرفی هم اگر بخواهد آنها را بیرون بیاورد باید نمازش را با تکلم به هم بزند زیرا به تعبیر صاحب عروة مثلاً باید آخ و اوخی بگوید که خوب با گفتن آن نمازش باطل می شود، خلاصه اگر فرو ببرد روزه اش باطل می شود و اگر بیرون بیاورد نمازش باطل می شود و بحث در همین جا می باشد که این شخص چکار باید کند؟ صاحب عروة در اینجا چند فرض را مطرح کرده و فرموده؛ اگر می تواند آنها را در دهانش نگه دارد و نمازش را ادامه دهد واجب است که این کار را انجام دهد و نمازش را تمام کند، اما اگر ممکن نیست و نمی تواند آن را در دهانش تا آخر نماز نگه دارد در این صورت در اینجا بین المحذورین واقع شده است به این صورت که اگر فرو ببرد روزه اش باطل است و اگر آن را اخراج کند نمازش باطل می شود، صاحب عروة اینجا را به چهار صورت تقسیم کرده است و منشأ چهار صورت این است که آنچه که در دهان است گاهی پشه و مگس است و گاهی بقایای طعام که این دو با هم فرق دارند و فرقیشان این است که پشه و مگس چونکه جزء خبائث هستند اگر از حلق هم رد شوند داخل کردن آنها به جوف حرام است لذا واجب است که آنها را بیرون بیاورد و اگر بقایای طعام در دهان باشد از جهت اکل اشکال بوجود می آید ولی وقتی از حلق رد شد دیگر اشکالی ندارد بنابراین دو شق در اینجا بوجود می آید که عرض شد، دوم اینکه می رویم به سراغ نماز که یا نماز در وسعت وقت است و یا در ضیق وقت که ضرب این دو تا در دو تای اولی می شود چهار صورتی که صاحب عروة در اینجا تصور کرده است ولی منشأ این چهار صورت همین بود که ما عرض کردیم.

خوب صورت اول این است که به حدی که فرو بردنش اکل محسوب شود نرسیده و از چیزهایی است که بلعش حرام است در این صورت واجب است که نمازش را با اخراج آن قطع کند ولو اینکه در ضیق وقت باشد زیرا قطع صلوة در جایی حرام است که ضرورتی پیش نیاید ولی هر وقت که ضرورتی پیش آمد دیگر قطع صلوة اشکالی ندارد مخصوصاً در صورت وسعت وقت البته صاحب عروة می فرماید حتی در ضیق وقت هم باید نمازش را

می باشد ولی ما می توانیم اصل حکمی جاری کنیم و بگوئیم که پیش از اینکه به این حد برسد وجوب اخراج داشت و حالا ما شک داریم که آیا به آن حد رسیده یا نه که خوب شما اصل موضوعی جاری می کنید که می شود اصل مثبت ولی ما اصل حکمی جاری می کنیم و وجوب اخراج را استصحاب می کنیم و دیگر در اصل حکمی بحث مثبت یا غیر بودن مطرح نمی باشد.

(مسئله ۷۶): إذا كان الصائم بالواجب المعين مشتغلاً بالصلاة الواجبة فدخل في حلقه ذباب أو بق أو نحوهما أو شيء من بقايا الطعام الذي بين أسنانه و توقف إخراجه على إبطال الصلاة بالتكلم بأخ أو بغير ذلك، فإن أمكن التحفظ والإمسك إلى الفراغ من الصلاة وجب وإن لم يمكن ذلك و دار الأمر بين إبطال الصوم بالبلع أو الصلاة بالإخراج فإن لم يصل إلى الحد من الحلق كمخرج الخاء و كان مما يحرم بلعه في حد نفسه كالذباب و نحوه وجب قطع الصلاة بإخراجه، ولو في صيق وقت الصلاة، و إن كان مما يحل بلعه في ذاته كبقايا الطعام ففي سعة الوقت للصلاة ولو بإدراك ركعة منه يجب القطع و الإخراج، و في الضيق يجب البلع و إبطال الصوم تقديماً لجانب الصلاة لأهميتها و إن وصل إلى الحد فمع كونه مما يحرم بلعه وجب إخراجه بقطع الصلاة و إبطالها على إشكال و إن كان مثل بقايا الطعام لم يجب وصحت صلاته و صح صومه على التقديرين لعدم عد إخراج مثله قبيلاً في العرف.

صائم به واجب غیر معین می تواند روزه اش را به هم بزند ولی در این مسئله فرض بر این است که شخص صائم به واجب معین است یعنی نمی تواند روزه اش را به هم بزند خوب حالا فرض کنید که صائم به واجب معین مشغول نماز بود و اتفاقاً یک پشه یا مگس و یا مثل اینها وارد حلقش شد و یا اینکه مثلاً چیزی از بقایای طعام که لابه لای دندانهایش مانده بود وارد حلقش شد که

به هم بزند و آن را از دهانش خارج کند و بعد قضای نمازش را بجا بیاورد ، البته یک قاعده ای در ضیق وقت وجود دارد و آن این است که ؛ **من أدرك ركعتاً من الوقت فقد أدرك الوقت** کله مخصوصاً در مقام ضرورت مثل کسی که فراموش کرده نماز عصرش را بخواند و وقتی یادش آمده که به اندازه یک رکعت به غروب وقت مانده که باید در این صورت طبق قاعده مذکور قصد اداء بکند ، خوب حالا باید ببینیم این ضیق وقت که صاحب عروۃ در اینجا فرموده اند مرادشان مطلق ضیق وقت است یا ضیق وقت از این جهت که تمام نماز را نمی تواند بخواند ؟ کلام صاحب عروۃ اطلاق دارد ولی حضرت امام رضوان الله علیه در حاشیه دارند ؛ **لا یبعد تقدیم جانب الصلوة إن ضاق الوقت عن إداراک رکعة** و اگر این طور نباشد باید نمازش را ادامه بدهد و آن را ببلعد ، در واقع در اینجا دو واجب با هم تعارض می کنند ؛ یکی صوم است که بلعیدن آن را باطل می کند و دیگری نماز است که اگر بخواهد آن را خارج کند نمازش باطل می شود ، صاحب عروۃ روزه را مقدم داشته و گفته باید نمازش را قطع کند و روزه اش را حفظ کند و بعد قضای نمازش را به جا بیاورد ولو اینکه در ضیق وقت باشد مطلقاً منتهی امام رضوان الله علیه می فرمایند که اگر یک رکعت را بتواند درک کند بله و إلا نماز مقدم است و ظاهراً حرف ایشان صحیح می باشد....

والحمد لله رب العالمین اولاً و آخراً و صلی الله علی

محمد و آله الطاهیرین